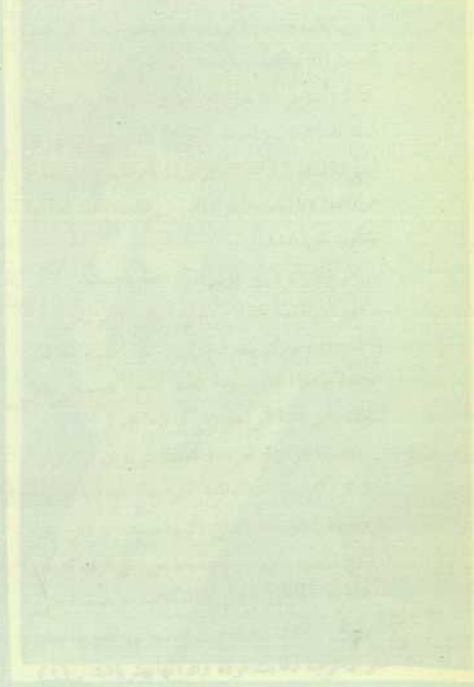


مقامت دارند. بر آنجا که آواز و آید شد و  
لکن خوانند مسلمانان و غیر مسلمانان  
و امام عربی در آنجا را گویند  
او در کتاب خود نوشته است که این...



# جبهه بندی قدرتهای وقت

## در برابر مکتب

### امام کاظم



چگونه دستگاه بنی امیه و بنی عباس افراد ناتوانی را در برابر ائمه اهل بیت  
بمقام فتوا و قضاوت نصب می کردند؟

موسم حج و هنگام تشکیل کنگره بزرگ اسلامی  
بود، مسلمانان گروه گروه از نقاط مختلف کشور  
اسلامی بار سفر بسته، برای زیارت «کعبه» وارد  
شهر مکه شده بودند، کوچهها و معابر شهر از انبوه  
جمعیت موج می زد، حاجیان سرگرم نیايش و در  
جنب و جوش بودند که ناگهان صدای سخنگویی  
حکومت اموی توجه آنها را به خود جلب کرد،  
گوینده، خطاب به عموم مسلمانان چنین گفت:  
«مردم! اذان پس مرجع دینی و مفتی مسلمانان  
قطر **عطاء بن ابي رباح** است و مسلمانان باید  
فتوی را از او بگیرند» (۱) ...

مسلمانان از شنیدن این دستور چندان تعجب  
نکردند زیرا کم و بیش با اینگونه انتصابها آشنا  
بودند، ولی جای این سؤال باقی بود که آیا انگیزه  
ایمن انتخاب چیست؟ عطاء بن ابي رباح چه  
امتیازی داشت که حکومت اموی، او را به این منصب  
حساس منصوب نموده و در آن اجتماع بزرگ،  
مسلمانان را به اخذ فتوی و پیروی از او دعوت می-  
کردند؟ آیا برآستی او از نظر مقام فقهی و زهد  
و شایستگی معنوی، سرآمد همه فقها بود، یا اینکه  
انگیزه خاصی در انتصاب او به این سمت، در میان  
بود؟

۱ - وفیات الاعیان چاپ جدید مصرج ۲ ص ۲۲۳



در پاسخ این پرسش، تاریخ گواهی می‌دهد که این کار، نه از حسن نیت حکومت اموی سرچشمه می‌گرفت، و نه نفعانی بر تری و امتیاز علمی و فقهی عطاء بشمار می‌رفت؛ بلکه انگیزه اصلی تعیین او این بود که وی فرد عاجز و ناتوانی بود که هیچگاه تصور قیام و نهضت و رهبری جنبش فکری و ضد اموی از او نمی‌رفت، زیرا او از بیعتن فلیح، و از با اعراب و زمین-گیرا و دارای چهره سیاه و موهای مجعد و قلقلی بود، و یک چشمش نیز اعور بود که در آخر عمر نایبنا شد! (۱)

بدیهی است با چنین نقض و ناتوانی بدنی نمی‌توانست در هیچ قیام و نهضتی شرکت کند، و در هیچ کار خیری هم سهم نبود، در واقع حکومت اموی، عجز او را مورد سوء استفاده قرار داده، کنار بودن وی را از کارها، بصورت زهد و شایستگی معرفی می‌کرد.

### جنبه بندی‌های مزورانه:

البته یک چنین منقعی تراشی از طرف بنی‌امیه آنهم با چنین اقتضای، جز جنبه بندی در برابر امامان و پیشوایان بزرگ اسلامی، هیچ انگیزه دیگری نداشت، زیرا مکتب ائمه (ع) مکتب بیداری و جنبش و تحریک بود، اگر مردم در داخل مسائل اسلامی و آشنائی با حقایق دینی، به پیشوایان بزرگ خاندان وحی و رسالت مراجعه می‌کردند، با چهره واقعی اسلام مواجه می‌شدند و در پرتو آشنائی صحیح با منطق اسلام هرگز به رجال آلوده و فاسد به دیده «خلیفه اسلامی» نمی‌نگریستند و بر همه اعمال آنها صحنه نمی‌گذاشتند.

زمامداران بنی‌امیه با آگاهی از این معنی، می‌کوشیدند با وسایل مختلف مردم را از مکتب ائمه (ع) دور نگاهداشته و میان آنها و پیشوایان بزرگ اسلام، فاصله ایجاد کنند، و ارجاع مردم به مفتیان وابسته به حکومت وقت - یا حداقل فقیهان سازشکار و بی‌ضرر - نیز جزئی از این برنامه محسوب می‌شد.

\*\*\*

این برنامه اختصاص به دوران بنی‌امیه نداشت، بلکه زمامداران عباسی نیز با آنکه در آغاز کار؛ طرفداری و حمایت از بنی‌هاشم را دستاویز مخالفت با بنی‌امیه قرار داده بودند، پس از آنکه جای پای خود را محکم کردند، همین برنامه را در پیش گرفتند. خلفای عباسی نیز مانند امویان، پیشوایان بزرگ خاندان نبوت را که جاذبه منوی و مکتب حیات بخش آنها مردم را شیفته و مجذوب ساخته و به آنها بیداری و تحریک می‌بخشد، برای حکومت خود، کانون عطفی تلقی می‌کردند و از این رو کوشش می‌کردند به روشی که ممکن است، آنان را در انزوا قرار دهند.

این موضوع، در زمان امام صادق (ع) بیش از هر زمان دیگر چشم می‌خورد، در عصر امام ششم حکومت‌های وقت بطور آشکار می‌کوشیدند افرادی را که خود مدتی شاگرد مکتب آن حضرت بودند، در برابر مکتب امام (ع) بر مسند فتوی و قضاوت نشاندند و مرجع خلق معرفی نمایند چنانکه «ابو حنیفه» و «مالک بن انس» را نشانند.

### تألیف اجباری

منصور دوانیقی بهمین منظور مالک بن انس را فوق‌العاده مورد تجلیل قرار می‌داد و او را مفتی و فقیه رسمی معرفی می‌کرد و سخنگوی بنی‌عباس در شهر مدینه اعلام می‌کرد که: «جز مالک بن انس و ابن ابی‌ذئب، کسی حق ندارد در مسائل اسلامی فتوی بدهد»! (۱)

و نیز منصور دستور داد مالک کتاب حدیثی تألیف نموده، در اختیار محدثان قرار دهد، مالک از این کار خودداری می‌کرد، ولی منصور در این موضوع اصرار می‌ورزید، روزی منصور به وی گفت: «با بداین کتاب را بنویسی زیرا امروز کسی داننا را از تو وجود ندارد! مالک بر اثر پافشاری و اجبار منصور، کتاب «مَوْطَأ» را تألیف نمود (۲)

بدینالاین جریان حکومت وقت با تمام امکانات خود به طرفداری از «مالک» و ترویج و تبلیغ وی و نشر فتاوی او پرداخت تا از این رهگذر، مردم را از مکتب امام صادق (ع) دور نگاهدارد.

\*\*\*

این منقعی‌ها نیز در مقابل پشتیبانیهای بیدریغ حکومت‌های آن‌زمان، خواهی نخواهی دست‌نشانده و حافظ منافع آنها بودند و اگر خلیفه بی‌می‌برد که فقیه

مفتی رسمی، قلمی برخلاف مصالح او برداشته یا باطناً با آن موافق نیست، بسختی او را مجازات می‌کرد، چنانکه مالک بن انس که آنهمه مورد توجه حکومت منصور بود، بر اثر سستی که از او نزد عمو منصور نمودند، بدستور وی «هفتاد تازیانه خورد»! (۳)

\*\*\*

### هارون در برابر مالک زانومی زند:

پس از شهادت امام صادق (ع) که پیشوای هفتم نهضت علمی آن حضرت را ادامه داد و به تربیت شاگردان و رجال علم و فضیلت پرداخت، مانند پدرارجمند خود، با کارشکنی‌های مخفی و آشکار خلفای عباسی مواجه شد، زیرا از یک طرف فعالیت‌های حضرت را محدود نموده و شاگردان امام را زیر فشار قرار می‌دادند بطوری که راویان و محدثان، هنگام نقل حدیث یا گزارش و تبلیغ، مطلب را بطور صریح به امام هفتم نسبت نمی‌دادند بلکه بنام ابوابراهم، ابوالحسن، ابوعلی، یا با القابی مانند: عبدالصالح، عالم، صابر، امین، کاظم، و ... اسم می‌بردند و گاهی فقط با کتایه و اشاره از حضرت یاد می‌نمودند.

و از طرف دیگر، در برابر آن حضرت، فقهای

۱ - وفیات الاعیان ج ۳ ص ۲۸۲ - مقدمه شرح موطأ مالک تألیف عبدالرحمن سیوطی ص ۲

۲ - شرح الموطأ - تألیف ذرقانی ج ۱ ص ۸ (نقل حیات الامام موسی بن جعفر ج ۱ ص ۹۱) - کتاب موطأ امروزی یکی از کتب معروف جهان تسنن است و مؤلف آن مالک بن انس، رئیس مذهب مالکی یکی از مذاهب چهارگانه تسنن می‌باشد.

۳ - مقدمه شرح موطأ ص ۲ - وفیات الاعیان چاپ مصر ج ۳ ص ۲۸۲ - ابن جوزی می‌گوید: تازیانه خوردن مالک بر اثر فتوای بود که وی برخلاف میل خلیفه صادر نموده بود! (مدرك گذشته)



دست‌نشانده را علم می‌کردند. چنانکه هارون الرشید (خلیفه معاصر امام کاظم (ع)) به فرماندار مدینه نوشت که هیچ کاری را بدون مشاوره یسا مالک بن انس انجام ندهد.

هارون هروقت با مالک ملاقات می‌کرد، در برابر او زانو زده با کمال ادب می‌نشست و به سخنان او گوش می‌داد (۱)

هارون نه تنها به اقتضای مصلحت، در برابر مالک بن انس زانوی ادب بر زمین می‌زد، بلکه قاضی «ابو یوسف» را نیز که شاگرد و مروج مذهب «ابو حنیفه» بود، فوق‌العاده مورد تجلیل و احترام قرار می‌داد بطوری که او را به وزارت دادگستری منصوب نموده «قاضی القضاة» کشور پهناور اسلامی قرارداد و در سر اسر عراق، خراسان، شام و مصر هیچکس را بدون مشاوره با ابو یوسف و معرفی او، به منصب قضاء منصوب نمی‌کرد.

هارون بقدری در بزرگداشت مقام قاضی ابو-

یوسف اصرار و مبالغه می‌ورزید که روزی سه وی گفت:

«ای ابایعوب! برآستی که شایسته‌ای تو را در نسب و قایلیم شرکت داده تو را فردی از خاندانم بدانم و در خلافت خود شریک سازم، ولی افسوس این کار شدنی نیست» (۲)

\*\*\*

بدین ترتیب امام کاظم با شرایط سخت و دشواری درو بر وی که قدرت و ثروت، آنجا که می‌توانست از اهمیت و موقعیت مکتب امام می‌کاست و بر رونق کار قیطان وابسته به دستگاه خلافت می‌افزود.

ولی با همه این مشکلات، امام از کوشش و مجاهدت با زانویستاد و با تمام نیرو نهضت علمی پدر را ادامه داد و در تکامل جنبش علمی و نهضت فرهنگ اسلامی گام‌های بزرگی برداشت و صد ها نفر محدث و دانشمند و مفسر تربیت نمود که عده‌ای از آنها تألیفات بسیار گرانبهائی از خود یادگار گذاشتند.

## آئین من آسان است

بَعُثْتُ بِالْحَقِيقَةِ السَّهْلَةِ وَمَنْ خَالَفَ سَتَعِيَ قَلْبِي وَنَمَى ؛  
به دینی ساده و آسان مبعوث شدم و هر که با روش و سنت من مخالفت کند ؛  
از من نیست .

(پیامبر اکرم (ص) نهج‌القصاحه)

۱ - حیات امام موسی بن جعفر ج ۱ ص ۹۱

۲ - مدرک گذشته ص ۹۲ بنقل از خط مفریزی ج ۴ ص ۱۴۲

محمد حاکمی

## پیکار سر نوشت - مصر

### خلاصه قسمت گذشته

« احمد دانشجوی فیلیپینی برای گذراندن ایام تعطیل با قطار به زادگاه خود یعنی شهر کوتا با تو در جزیره « مین دانالو » میرود.

وی در خانه با پدرش راجع به سر نوشت مسلمانان بحث میکند و یاد آوری میکند که حکومت مسیحی فیلیپین مسلمانان را از مزایع و خانه‌هایشان بیرون میراند و زندگی را بر آنان مشکل ساخته است.

پدر او که مردی نسبتاً ثروتمند و نسبت به زندگی همکیشان خود بی‌اعتناست سعی میکند او را از وارد شدن بمسائل اجتماعی و اسلامی منع نماید و به او میگوید که تنها بفکر خود و خانواده اش باشد و احمد بوی پاسخ میدهد که اگر فقط به خود و رفاه زندگی خود و خانواده اش بیندیشد تفاوتش با یک حیوان چیست؟

و اکنون بقیه داستان :

پدر احمد با شنیدن سخنان او گفت:

- اوه ، پسر ! تو خیلی احساساتی هستی . البته تفسیر نداری . بعضی از جوانها اینطور هستند . آن زمان که در دبیرستان بودم بعضی از محصلین مثل تو بودند . اصلا پدرشان نمیرسیدند . همیشه از این حرفها میزدند . اما محصلین عاقل اعتنائی به این

حرفها نداشتند . آنها درس خود را دنبال کردند و بیول و مقام و شهرت رسیدند و حالا هم زندگی مادیشان تأمین است و هم مقام اجتماعیشان . هیچ چیز کم ندارند . سالی دوسه بار به کشورهای اروپائی سفر میکنند . خانواده اشان هم در رفاه کامل بسر میرند .